

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

جریان ربا در معاطات

«و بما ذكرنا يظهر وجه تحريم الربا فيها أيضاً و إن خصصنا الحكم بالبيع».

مرحوم شیخ در تنبیه اول فرمودند که در دو جهت بحث می‌کنیم؛

1. آیا شرائطی که در بیع وجود دارد، در معاطات هم جریان دارد یا خیر؟ نظر ایشان این شد که آن شرائط در معاطات جریان دارد.

2. آیا احکام جاری در بیع، در معاطات جریان دارد یا خیر؟

در این قسمت در دو جهت بحث می‌کنند؛

جهت اول: آیا آن ربائی که موجب فساد بیع و حرمت در بیع است، در معاطات هم جریان دارد یا خیر؟

جهت دوم: همان‌طور که در بیع، اختیارات جریان دارد، آیا در معاطات هم اختیارات جریان دارد یا خیر؟

مرحوم شیخ می‌فرمایند: در باب ربا، دو مبناي کلی وجود دارد؛ یک مبنا این است که ربا را عده‌ای به بیع اختصاص داده‌اند،

«مختصةً بالبيع»، اما در سائر معاملات، مثل اجاره، صلح، هبه، ربای محرم وجود ندارد.

مبناي دوم این است که حرمت ربا را تعمیم داده و گفته‌اند: ربا در هر چیزی که عرفاً عنوان معاوضه دارد، جریان پیدا می‌کند.

معاوضه یعنی معامله‌ای که در آن عوضین وجود دارد.

بعد از روشن شدن این دو مبنا، شیخ می‌فرماید: در باب معاطات مجموعاً سه مبنا وجود دارد.

1. طرفین قصد تملیک دارند و معاطات را مفید ملکیت بدانیم.

2. طرفین قصد تملیک دارند و معاطات را مفید اباحه بدانیم.

3. طرفین قصد اباحه را دارند.

در نتیجه صور مسئله مجموعاً شش تا می‌شود.

در معاطات سه مبنا وجود دارد و در باب تحریم ربا هم دو مبنا، سه ضربدر دو، صور مسئله شش صورت می‌شود.

نظر مرحوم شیخ این است که در جمیع این شش صورت، قائل می‌شویم ربا در باب معاطات جریان دارد. منتهی در بعضی از

صورش به صورت ظاهر و استظهار بیان می‌فرمایند، در بعضی از صور، به عنوان «لا یبعد» بیان می‌فرمایند.

جائی که طرفین قصد تملیک دارند، اعم از اینکه معاطات مفید ملکیت باشد یا اباحه، ربا در معاطات جریان دارد. چرا؟ چون

اگر ربا را مختص به بیع بدانیم، شکی نداریم بنابر آن صورتی که معاطات مفید ملک باشد، معاطات بیع است عرفاً و شرعاً. و

بنابر آن صورتی که معاطات را مفید اباحه بدانیم، باز معاطات عنوان بیع عرفی را دارد ولو اینکه عنوان بیع شرعی را ندارد.

پس چون عنوان بیع عرفی را دارد، حرمت ربا را ولو اختصاص به بیع بدهیم، در معاطات جریان دارد. و اگر هم حرمت ربا را تعمیم دهیم و بگوئیم: ربا حرام است چه در بیع چه در غیر بیع، یعنی هر چیزی که عنوان معاوضه را دارد، شکی نداریم که معاطات چه در آن صورتی که مفید ملکیت است و چه در آن صورتی که مفید اباحه است، معاوضه عرفیه است. عرف می‌گوید دو نفر اموالشان را با یکدیگر رد و بدل می‌کنند، یکی به عوض دیگری است، عنوان معاوضه عرفیه را دارد بلا اشکال. پس حرمت ربا در معاطات جریان دارد.

اما جایی که متعاطیین قصد اباحه دارند، مثل نظر مرحوم صاحب جواهر، شیخ انصاری با کلمه «لا یبعد» می‌فرمایند: بعید نیست که در اینجا بگوئیم: حرمت ربا جریان دارد، چرا؟ چون در صورتی که قصد اباحه دارند، باز عنوان معاوضه مسلماً وجود دارد، منتهی اسم معاوضه را باید معاوضه اباحیه بگذاریم. یعنی اباحه به عوض اباحه. البته بعد با «فتأمل»، امر به تأمل می‌کنند که در تطبیق توضیح می‌دهیم.

جریان اختیارات در معاطات

آیا اختیارات که در بیع جریان دارد، در معاطات هم جریان دارد یا خیر؟ شیخ در دو مقام بحث می‌کند؛ یکی «جریان اختیارات قبل للزوم» و دوم «جریان اختیارات بعد للزوم». مراد از «لزوم»، آنچنان که مشهور در باب معاطات می‌گویند این است که اگر احد العوضین تلف شود یا در احد العوضین تصرفی واقع شود، این تلف یا تصرف، ملزم معاطاتند. بنابراین باید در دو جهت بحث کنیم؛ یک جهت: جریان اختیارات در معاطات قبل از آنکه یکی از این ملزومات معاطات تحقق پیدا کند. دو: جریان معاطات بعد از آنکه یکی از این ملزومات تحقق پیدا کند.

شیخ انصاری می‌فرمایند: جهت دوم را در تنبیه ششم بحث می‌کنیم، لذا اینجا فقط جهت اول را بحث می‌کنیم. اینجا هم باید علی‌المبني بحث کنیم.

طبق مبناي اول همان قول مشهور که معاطات را مفید اباحه تصرف می‌دانند، وجود خيار لغو است. وجود خيار در معاطات چه فایده‌ای دارد؟ طرفین بتوانند، رجوع کنند و معامله را به هم بزنند؟ وقتی خود معاطات مفید اباحه است، خود بخود چنین نتیجه‌ای دارد، اباحه معنایش این است که هر کدام هر زمانی خواستند، رجوع کنند و مالشان را بگیرند. پس روی قول مشهور وجود خيار، لغو می‌شود.

اما روی قول غیر مشهور مثل قول خود شیخ انصاری که معاطات را مفید ملکیت دانستند، آیا اختیارات در معاطات جریان دارد یا خیر؟ می‌فرمایند: دو احتمال وجود دارد؛

احتمال اول: مطلق اختیارات جریان دارد. معاطات عنوان بیع را دارد، لذا همانطور که خيار مجلس، خيار عیب، خيار غبن، خيار شرط و سائر اختیارات در بیع جاری است در معاطات هم جاری است.

احتمال دوم: بین اختیاراتی که در بیع وجود دارد، فرق بگذاریم. در بیع، اختیاراتی وجود دارد که موضوعش بیعی است که با قطع نظر از خيار، عنوان عقد لازم را دارد، مثل خيار مجلس. در خيار مجلس که گفته می‌شود: «البيعان بالخيار ما لم يفترقا»، موضوع خيار، بیعی است که با قطع نظر از خيار، در آن لزوم وجود دارد. یعنی اگر این خيار نبود یک بیع لازمی بود. چنین اختیاری در معاطات جاری نیست، چون در معاطات ولو عنوان بیع را داشته باشد، اما بیع لازم نیست.

اما خياراتي که موضوعش چنين بيعی نیست، مثل خيار عيب، خيار غبن، اختصاص به بيع ندارد و در معاطات هم جريان پيدا مي‌کند، چون دليل آنها قاعده لاضرر است. اگر انسان جنسي را بخرد، بعد بفهمد معيوب بوده، اگر حق رجوع نداشته باشد، ضرري بر اين وارد مي‌شود. اگر مغبون واقع شود و حق رجوع نداشته باشد، ضرر بر آن وارد مي‌شود. قاعده لا ضرر مي‌گويد: هر جا یک حکم ضرري باشد، چه بيع چه غير بيع.

تطبيق

«و بما ذكرنا يظهر»، به آنچه که ذکر کردیم، روشن مي‌شود «وجه تحريم الربا فيها أيضاً»، وجه تحريم ربا در معاطات. همانطور که وجه جريان شروط بيع در معاطات روشن شد، وجه تحريم ربا هم روشن مي‌شود. «بما ذكرنا»، اشاره دارد به همان دليلي که مرحوم شيخ بيان کرد. شيخ فرمود: علت اينکه شرائط کلاً بايد در معاطات جاري شود، اين است که معاطات «بيع عرفاً»، لذا در ربا هم جاري مي‌شود، از باب اينکه معاطات «بيع عرفاً».

«و إن خصصنا الحكم بالبيع»، ولو حکم تحريم ربا را به بيع اختصاص بدهيم. اين اشاره دارد به آن اختلاف که بعضي‌ها مي‌گويند: ربا حرمتش مختص به بيع است و بعضي‌ها تعميم مي‌دهند و در همه معاوضات جاري مي‌دانند. بعد مي‌فرمايند: «بل الظاهر التحريم حتى عند من لا يراها مفيدة للملك»، ظاهر اين است که بگوئيم ربا در معاطات حرام است، حتي نزد قائل به اينکه معاطات مفيد اباحه است. چرا؟

«لأنها معاوضة عرفية»، معاطات یک معاوضه عرفيه است، «و إن لم تغد الملك»، ولو اينکه معاطات افاده ملک نکند. بالاتر از معاوضه عرفيه، «بل معاوضة شرعية»، شارع هم اين معاوضه را امضا کرده، «اعترف بها»، به معاوضه بودن معاطات، شهيد در موضعي از حواشي خودش بر قواعد، «حيث قال: إن المعاوضة معاوضة مستقلة جائزة أو لازمة»، شهيد فرموده: معاطات اصلاً بيع نیست، یک معاوضه مستقل است، خواه جائز باشد يا لازم.

دقت بفرمائيد، صور مسئله را در خارج مطلب کاملاً توضيح داديم، اختلافي که وجود دارد اين است که در «بل الظاهر التحريم»، «بل»، چه بلي است؟ آيا «بل اضرابيه» بگيريم، کما اينکه مرحوم شهيد در حاشيه گرفته؟ ايشان مي‌فرمايد: شيخ با «و بما ذكرنا يظهر»، مي‌خواهند بفرمايند همانطور که در جريان شرائط در معاطات سه احتمال بود، در جريان ربا در معاطات هم سه احتمال است.

بعد با «بل» بر مي‌گردند، مي‌فرمايند: اينجا سه احتمال جريان ندارد، بلکه از اول قائل مي‌شويم به جريان ربا در معاطات، يعني موجب حرمت است و ديگر احتمال دوم و سوم در کار نیست. منتهي وقتي اين بيان را بيان مي‌کنند، نتيجه اين مي‌شود که «بل»، اضراب مي‌شود از «و إن خصصنا الحكم بالبيع»، يعني از آن عبارت ما قبل از آن که سه احتمال در آن وجود داشت.

یک بياني هم سيد يزدي در حاشيه دارند، اين «بل» را «بل» ترقي قرار داده و به نظر اين بيان درست است. «بل» را بايد «بل» ترقي قرار داد، منتهي بايد چيزي در تقدير گرفت. «بل»، يعني ترقي مي‌کني «بناءً علي التعميم»، بنابر اينکه حرمت ربا را تعميم بدهيم و بگوئيم اختصاص به بيع ندارد. «بناءً علي التعميم»، حتي روي قول به اينکه افاده اباحه هم بکند، حرمت ربا در معاطات جريان دارد.

نکته ديگري هم که بايد دقت کنيد، روشن شدن اصطلاحات بين بيع عرفي، بيع شرعي، معاوضه عرفي و معاوضه شرعي و فرق بين آنها است.

فرق بین بیع و معاوضه که روشن است، معاوضه عنوان جنس برای بیع را دارد، اعم از بیع، اجاره، صلح و... است. فرق بین شرعی و عرفی، شرعی، یعنی آنچه را که شارع هم امضا فرموده باشد، لذا بیع شرعی، یعنی بیعی که شارع مفید نقل و انتقال و مفید ملکیت می‌داند. و معاوضه شرعی، یعنی معاوضه‌ای که شارع، تأیید کرده است.

«انتهی کلام شهید و لو قلنا»، «ولو قلنا»، فرض بحث در صورتی بود که طرفین قصد تملیک دارند، فرض دیگر «لو قلنا بأن المقصود للمتعاظین الإباحة لا الملك»، اگر بگوئیم مقصود طرفین اباحه است و ملک نیست، «فلا یبعد أيضاً جریان الربا»، جریان ربا بعید نیست، «لکونها معاوضة عرفاً»، چون معاطات معاوضه عرفیه است.

«فتأمل»، به این مطلب اشاره دارد که برخی در باب ربا، حرمت ربا را تعمیم می‌دهند و در همه معاوضات جاری می‌دانند، یک قیدی هم می‌زنند، می‌گویند: معاوضه‌ای که مفید نقل باشد. بنابر این در معاطاتی که قصد طرفین اباحه است، نمی‌توانیم حرمت ربا را جاری کنیم، چون حرمت ربا ولو روی قول به تعمیم، یک قیدی دارد، باید مفید نقل باشد.

«و أمّا حکم جریان الخيار» در معاطات.

در باب خيار در دو مقام باید بحث شود؛ یکی قبل للزوم، و دومی بعد للزوم.

«قبل للزوم» یعنی قبل از اینکه یکی از ملزومات، مثل تصرف یا تلف بیاید، «فیمكن نفيه»، نفي جریان خيار، «على المشهور»، بنابر مشهور، «لأنّها»، یعنی «لأنّ المعاطاة، إباحة عندهم»، عند المشهور عنوان اباحه را دارد. در بعضی از نسخه‌ها «جائزاً» دارد که غلط است. «إباحة عندهم»، یعنی مشهور قائلند به اینکه معاطات مفید اباحه است، لذا وقتی مفید اباحه شد، «فلا معنى للخيار»، وجود خيار لغو می‌شود که توضیحش گذشت.

«و إن قلنا بإفادة الملك»، و اگر بگوئیم معاطات مفید ملک است، «فیمكن القول بثبوت الخيار فيه مطلقاً»، امکان دارد قائل شویم: خيار در معاطات ثابت است، «مطلقاً»، یعنی «من غير فرق بين اقسام الخيار»، بدون اینکه فرقی بین اقسام خيار باشد، «بناءً على صيرورتها بيعاً بعد للزوم»، بنابر اینکه بعد از آمدن یکی از ملزومات، عنوان بیع را پیدا کند. «بناءً»، نظر شهید است که بعد از آمدن یکی از ملزومات هم معاطات بیع نیست، بلکه یک معاوضه مستقله است، «كما سيأتي» در تنبیه ششم، «عند تعرض الملزمات».

فایده خيار در معاطات قبل از لزوم ملکیت

سؤالی به ذهن خطور می‌کند که بنابر نظر مرحوم شیخ، وجود خيار در معاطات قبل از لزوم چه فایده‌ای دارد؟ خيار در جایی اثر دارد که معامله لازم باشد، یکی از طرفین بخواهد معامله را با خياری که دارد به هم بزند، اما قبل از لزوم وجود خيار، چه اثری دارد؟

«فالخيار موجود من زمان المعاطاة، إلا أنّ أثره يظهر بعد للزوم»، اثر این خيار بعد از لزوم ظاهر می‌شود، «بعد للزوم»، یعنی بعد از اینکه یکی از ملزومات آمد، می‌تواند معامله را به هم بزند. «و على هذا»، قبل از لزوم چه اثری دارد؟ اثرش این است که می‌تواند این خيار را اسقاط کند. می‌تواند مالی را در مقابلش بگیرد و مصالحه کند. «فیصح إسقاطه»، اسقاط خيار «و المصالحة عليه قبل للزوم». این تمام کلام بنابر احتمال اول.

روی قول به ملک دو احتمال وجود داشت، اولی گذشت، اما احتمال دوم این است: «و یحتمل أن يفصل بين الخيارات المختصة بالبيع»، احتمال دارد فرق بگذاریم بین خيارات مختص به بیع، «فلا تجري»، پس این خيار در معاطات جاری نمی‌شود، چرا؟ «لاختصاص أدلتها» ادله خيارات مختص هستند، «بما»، یعنی به بیعی که، «وضع على للزوم»، مبتنی شده

است بر لزوم، «من غیر جهة الخيار»، یعنی اگر بعد این خيار نبود، این معامله به خودی خود، لازم بود. مثل خيار مجلس.

در خيار مجلس می‌گوئیم: بیع با قطع نظر از خيار مجلس لازم است. بین خيار مجلس که از خيارات مختصه است «و بین غیرها»، غیر خيارات مختصه، مثل خيار «الغبین و العیب»، فرق بگذاریم، «فیجری»، یعنی «فیجری غیر الخيارات المختصة، لعموم أدلتها»، ادله‌اش عام است. خيار عیب و خيار غبن دلیلش قاعده لاضرر است، قاعده لاضرر می‌گوید: هر جا لزوم معامله‌ای موجب ضرر باشد، معامله لازم نیست. پس خيار غبن و خيار عیب در معاطات جریان دارد.

کیفیت خيار عیب در معاطات

اما خيار عیب، در متاجر خواندید کسی که خيار عیب دارد، سه کار می‌تواند انجام بدهد؛ 1. راضی به عیب شود و معامله را به طور کلی امضا کند. 2. معامله را به طور کلی ردّ کند و ثمن را بگیرد. 3. معامله را امضا کند به شرط الأرش، یعنی ما به التفاوت بین جنس صحیح و جنس معیوب را بگیرد.

مرحوم شیخ می‌فرماید: اگر بگوئیم خيار عیب، در معاطات جاری است، «بالنسبة إلى الردّ دون الأرش»، فقط نسبت به رد هست، اما نسبت به أرش چنین چیزی وجود ندارد، چرا؟ علتش را بیان نفرمودند. علت این است که أرش خلاف قاعده است، چون قاعده این است، یا همه معامله را قبول کن، یا همه معامله را رد کن. بخواهی به شرط أرش قبول کنی، بر خلاف قاعده است. وقتی برخلاف قاعده شد، باید اکتفا بر قدر متیقّن شود. قانون است که موارد بر خلاف قاعده، باید به قدر متیقّن اکتفا شود. قدر متیقّن از ارش، در بیع لفظی است.

«و أمّا حکم الخيار بعد اللزوم، فسیأتی بعد ذکر الملزمات»، «سیأتی» در تنبیه ششم.

تنبیه دوم:

مرحوم شیخ می‌فرماید: چهار صورت برای معاطات تصویر دارد، در بین این چهار صورت، صورت اول، هم موضوعاً معاطات هست و هم حکماً، اما بقیه صور، ممکن است موضوعاً معاطات نباشد، اما در حکم معاطات باشد.

صورت اول: جایی که اعطاء طرفینی است، شخص کتاب را می‌دهد، مشتری هم در مقابل پول را اعطا می‌کند. «الاعطاء في مقابل الإعطاء»، این معاطات است هم موضوعاً و هم حکماً.

صورت دوم: جایی که اعطاء از طرف واحد است. شخصی اعطا می‌کند و دیگری اخذ می‌کند، اما دیگری در مقابل اعطاء، چیزی را اعطا نمی‌کند. شیخ می‌فرماید: این صورت موضوعاً معاطات نیست، اما حکم معاطات را در اینجا جاری می‌دانیم، برای اینکه اولاً: عنوان بیع عرفی را دارد و ثانیاً: سیره متشرعه بر این قائم است که با اعطاء از طرف واحد هم، برخورد معامله بیعی را می‌کنند.

صورت سوم: جایی که اصلاً اعطائی در کار نیست و مجرد ایصال است. شیخ برای مثال می‌فرماید: در زمان ما یا در زمان قبل، پول را می‌گذاشتند در آن ظرفی که برای سقّا بوده و آب برمی‌داشتند، همین که پول را ایصال می‌کردند، با آن برخورد معامله بیعی می‌کردند. در اینجا ایصال وجود دارد، اعطاء نیست، چون اعطاء شرطش این است که دیگری اخذ بکند.

صورت چهارم: جایی که نه اعطاء طرفینی است نه اعطاء من طرف واحد است و نه ایصال است. فقط مجرد مقاوله است.

مقاوله شاید همین باشد که امروز در عرف ما از آن به قولنامه هم تعبیر می‌کنند. می‌گویند: اگر تو این مقدار را به من بفروشی من حاضریم این مقدار از تو بخرم. همین مجرد المقاوله را در حکم معاطات هست. شیخ می‌فرماید: اگر در معاطات قائل به ملک شویم، صحت این صورت بعید نیست. اما اگر قائل به اباحه شویم صحتش مشکل است.

تطبیق

امر دوم آسان است، سریع بخوانیم. «إِنَّ الْمُتَيَقِّنَ مِنْ مَوْرَدِ الْمَعَاطَةِ»، صورت اول را بیان می‌کنند. «هو حصول التعاطي فعلاً»، بالفعل تعاطي از دو طرف باشد. «فَالْمَلِكُ أَوْ الْإِبَاحَةُ فِي كُلِّ مِنْهُمَا بِالْإِعْطَاءِ»، ملک یا اباحه در هر کدام یک از طرفین به اعطاء است، این اعطاء می‌کند، آن هم در مقابلش اعطا می‌کند. صورت دوم این است: «فَلَوْ حَصَلَ الْإِعْطَاءُ مِنْ جَانِبٍ وَاحِدٍ»، اگر اعطا از یک جانب باشد، «لَمْ يَحْصَلْ مَا يَوْجِبُ إِبَاحَةَ الْآخَرِ»، چیزی که موجب اباحه برای دیگری شود. «أَوْ مِلْكِيَّتَهُ»، یا موجب ملکیت برای دیگری شود، حاصل نشده.

این اباحه یا ملکیت روی همان دو قولی است که در معاطات است؛ یک قول این است که مفید اباحه است، قول دوم این است که مفید ملکیت است. «فَلَا يَتَحَقَّقُ الْمَعَاوِضَةُ وَلَا الْإِبَاحَةُ رَأْسًا»، جایی که اعطاء هست، معاوضه نیست، یعنی ملکیت، اباحه هم نیست، «رَأْسًا». «رَأْسًا»، یعنی حتی کسی که اعطا کرد و دیگری گرفت، برای گیرنده هم اباحه حاصل نمی‌شود، تا چه برسد به آن مالی که گیرنده، در مقابل این دهنده، هنوز اعطا نکرده. آن مالی که گیرنده اعطا نکرده بلاشک، برای دهنده ملک نمی‌شود، این مالی را که دهنده داده و گیرنده هم گرفته است، برای او ملکیت یا اباحه حاصل نمی‌شود. چرا؟

«لَأَنَّ كِلَا مِنْهُمَا مِلْكٌ أَوْ مَبَاحٌ»، هر کدام ملک یا مباح است به عوض ملکیت یا اباحه مال دیگری. این صورت دوم که فرمودند: معاطات نیست. «إِلَّا أَنَّ الظَّاهِرَ مِنْ جَمَاعَةٍ مِنْ مُتَأَخَّرِي الْمُتَأَخَّرِينَ»، مثل شیخ یوسف بحرانی و عده‌ای دیگر، «تَبَعًا لِلشَّهِيدِ فِي الدَّرُوسِ جَعَلَهُ مِنَ الْمَعَاطَةِ»، این را از معاطات قرار دادند.

شیخ انصاری قضاوت می‌کند، می‌فرماید: «و لا ريب أنَّه لا يصدق معنى المعاطاة»، جایی که اعطاء از جانب واحد است، معاطات موضوعش و معنایش منتفی است، چون معاطات از باب مفاعله است، باب مفاعله یعنی اعطاء طرفینی، اما «لَكِنَّ هَذَا لَا يَقْدَحُ فِي جَرِيَانِ حُكْمِهَا عَلَيْهِ»، حکم معاطات بر این فرض، چرا؟ «بِنَاءً عَلَى عُمُومِ الْحُكْمِ لِكُلِّ بَيْعٍ فَعْلِيٍّ»، بنابراین که حکم، نسبت به هر بیع فعلی عمومیت پیدا کند.

دقت بفرمایید؛ لفظ معاطات در روایت و در آیه‌ای نداریم، اگر در روایت بود که اگر معاطات باشد، ملکیت یا اباحه می‌آید، می‌گفتیم معاطات مصدر باب مفاعله است، ظهور در اعطاء طرفینی دارد، بلکه از مجموع شریعت استفاده می‌کنیم؛ یک بیع لفظی داریم و یک بیع فعلی. وقتی ملاک روی بیع فعلی آمد، می‌گوئیم: جایی که اعطاء از طرف واحد است و دیگری هم می‌گیرد، چون به قصد بیع و به قصد معامله بوده، عرفاً صدق بیع فعلی می‌کند. بنابر عموم حکم برای هر بیع فعلی.

لذا می‌فرمایند: «فَيَكُونُ إِقْبَاضُ أَحَدِ الْعَوَاضِينَ مِنْ مَالِكِهِ»، «إِقْبَاضٌ» یعنی دادن. اینکه «أَحَدُ الْعَوَاضِينَ» را مالکش، به دیگری می‌دهد، «تَمْلِيكًا لَهُ»، تملیک کردن برای آن مال است، «بِعَوْضٍ، أَوْ مَبِيحًا لَهُ بِهِ»، یا اباحه می‌کند آن مال را در مقابل عوض، «وَأَخْذُ الْآخَرِ» و دیگری که مال را می‌گیرد، «لَهُ تَمْلِكًا لَهُ بِالْعَوَاضِ»، تملک است در مقابل عوض، «أَوْ إِبَاحَةً لَهُ بِإِزَائِهِ»، یا اباحه است در ازاء عوض، یعنی کسی که می‌دهد، فعلش تملیک است، آنکه می‌گیرد تملک است.

«فَلَوْ كَانَ الْمَعْطَى هُوَ الثَّمَنُ»، اگر مشتری پول را داد، «كَانَ دَفْعُهُ عَلَى الْقَوْلِ بِالْمَلِكِ وَ الْبَيْعِ اشْتِرَاءً»، پولی را که به نانو می‌دهد، اشتراء است، «وَأَخْذُهُ»، و اینکه نانو پول را می‌گیرد، «أَخْذُهُ»، یعنی «أَخْذُ الثَّمَنِ»، «بَيْعًا لِلثَّمَنِ بِهِ»، اینکه گیرنده ثمن را

می‌گیرد، گرفتن معنایش این است که مثن را به مشتری می‌فروشد، «فیحصل الإيجاب و القبول الفعلین»، ایجاب و قبول فعلی واقع می‌شود، «بفعل واحد في زمان واحد»، این دادن و گرفتن عرفاً یک فعل واحد است. با این فعل هم ایجاب واقع می‌شود هم قبول.

«ثم صحة هذا على القول بكون المعاطاة بيعاً مملّكاً واضحة»، بنابراین که معاطات را بیع بدانیم، صحتش روشن است، «إذ يدلّ عليها ما دلّ على صحة المعاطاة من الطرفين»، آنچه که دلالت بر صحت معاطات از طرفین دارد، یعنی «أحل الله البيع»، دلالت بر صحت اعطاء من طرف واحد هم دارد، «و أمّا على القول بالإباحة»، بنابر اباحه، «فیشکل»، یعنی صحت مشکل می‌شود.

«بأنّه بعد عدم حصول الملك»، حالا که ملکیت نمی‌آید و اباحه است، «بها لا دليل على تأثيرها في الإباحة»، دلیل بر اینکه اعطاء من طرف واحد، مؤثر در اباحه باشد، نداریم، مگر اینکه از راه سیره وارد شویم. «اللّهم إلّا أن يدعى قيام السيرة عليها»، بگوئیم سیره متشرعه قائم است، «علیها»، یعنی بر صحت، «كقيامها على المعاطاة الحقيقية»، همانطور که سیره متشرعه قائم بر معاطات حقیقه است، معاطات حقیقه کجا بود؟ جائی که اعطای طرفینی است.

«و ربما يدعى انعقاد المعاطاة بمجرد إیصال الثمن و أخذ المثلن»، به مجرد اینکه ثمن را بگذارد، مثن را خودش بردارد و اعطاء و اخذ در آن نباشد، یعنی اعطاء وقتی نبود، اخذ هم در مقابلش نیست. پول را می‌گذارد یک کاسه آب برمی‌دارد، «من غیر صدق إعطاء أصلاً، فضلاً عن التعاطي، كما تعارف أخذ الماء مع غيبة السقاء»، سقا خودش نیست، پول را می‌گذارد و آب را بر می‌دارد، «و وضع الفلّس في المكان المعدّ له»، پول را می‌گذارد در مکانی که معدّ برای فعل است، «إذا علم من حال السقاء الرضا بذلك»، یقین دارید سقا راضی است که شما پول را بگذارید و آب را بردارید، «و كذا غیر الماء من المحقّرات كالخضريّات و نحوها، و من هذا القبيل»، قدیم اینطور بود که می‌رفتند حمام، پول را می‌گذاشتند در یک کوزه‌ای، مثل میزهای امروزی و صندوق‌های امروزی، پول را می‌انداختند در کوزه و از حمام استفاده می‌کردند. «الدخول في الحمام و وضع الأجرة في كوز صاحب الحمام مع غيبته»، در صورت غیبت او.

نتیجه بحث است:

«فالمعيار في المعاطاة: وصول العوضين، أو أحدهما»، معیار در معاطات اعطاء نیست، «وصول العوضين» یا «أحد العوضين»، «مع الرضا بالتصرّف»، در صورت رضای به تصرف است، «و يظهر ذلك من المحقّق الأردبیلی - رحمه الله - أيضاً في مسألة المعاطاة، و سیأتی توضیح ذلك»، «سیأتی» صفحه 93 به کتابهای ما، توضیح این مطلب دوباره بیان می‌شود - ان شاء الله -.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين